



# بقیع در بستر تاریخ

علی اکبر نوایی

## درآمدی بر موضوع

بقیع، قطعه زمینی رها شده و مقبره‌ای همچون مقابر عمومی نیست، گنج تاریخ و مخزن اسراری جاودانه است. تاریخی مملو از حادثه و دنیایی از همه عظمت‌ها، اخلاص‌ها، رشادت‌ها، کرامت‌ها، معناها، جانفشانی‌ها، ایثارها، مظلومیت‌ها، حماسه‌ها و فریادهاست؛ فریادهایی در سکوت، گریه‌هایی در تنهایی.

ناله‌هایی در ظلمت، یادواره‌ای است از جهادها و پیکارها و از خود گذشتن‌ها، نمادی است از عظمت یک تاریخ بلند و گسترده، واگویه کتاب‌های سترگ است که باید به استنطاق درآید و به مرحله کتابت نهاده شود تا نهفته‌های حیات بخش و شور آفرین و الهام بخش خود را باز نماید و اسراری را که در خود نهفته، برملا سازد تا درس‌های خود را بی دریغ، فراروی تشنگان حقیقت و معرفت و انسانیت بازگو نماید و عبرت‌های خود را به صاحبان بصیرت ارزانی دارد.

بقیع، مجمع اسرار، رازها و رمزهای سر به مهر است که دست تطاول و ستم، نگذارده لب بگشاید و رازها و رموز و اسرار معرفت بخش خود را فراروی انسان‌های سرگشته معاصر، نجوی کند.

بقیع، سینه سینه است، که اکنون ساکت و خاموش، منتظر سؤال‌های ذهن‌های

کاوشگر و معنا طلب است. بقیع داستان صدها صحابی مخلص و وفادار است که هرگز سهمی دنیوی از ایثار و اخلاص‌ها و همگامی‌های خود با نبی رحمت در دنیای ماده، طلب نکرده‌اند.

داستان امامت شیعی و راستین اسلامی است که در چهره سبط اکبر نبی رحمت، حسن مجتبی علیه السلام و باقی مانده حادثه طف، سجاد امامت علیه السلام و باقر علوم و صادق آل البیت علیهم السلام تجلی یافته است.

داستان و غمنامه خلیفه بلافصل پیامبر رحمت و دخت مظلومه او، سیده زنان عالم است. غمنامه غربت، انقطاع وحی و سیلی خوردن‌های دردانه هستی و گریه‌های ممتد از رجعت امت، پس از پدر خویش و نگین رسالت و نبوت است. معنای آیه تطهیر و طنین صدای مظلومانه کوثر است و فریاد بیت الأخران فاطمه، نگین هستی است. واگویه دخترکانی از تتمه نبوت است که با غم‌های سترگ خود، در سینه آن غنودند؛ همچون رقیه و زینب و امّ کلثوم، بازتابی از کرامت زنان و مادرانی بزرگ است که با دستان خود انسان‌هایی بزرگ را به تاریخ انسانیت عرضه داشتند و با کعبه نجوی کردند و طفل مام هستی را، که جان جهان است، بر دستان کرامت خویش گذاردند. داستان بانویی است که کفالت خاتمه رسالت و عقل کل هستی را مفتخر شده است.

بانویی بزرگ، فاطمه بنت اسد، که هم مام امیر ولایت و عدالت است و هم کفالت گر انسان کامل تاریخ بشریت، ستوده خدا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.

بقیع، یادمان سعیده‌ای است که با شیر پستان خویش، کاری همچون فاطمه بنت اسد را تداعی کرده است.

بقیع، جایگاه مادران امت، زنانی کرامت پیشه؛ همچون جویریّه، امّ حبیبه، امّ سلمه، ماریه و... که همواره، همچون امّ سلمه و امّ حبیبه، غم‌های زنانه را از چهره تابناک پیامبر ستردند.

غمنامه صفیه و عاتکه؛ دو بانوی با شهامت و عمه‌های یتیم عبدالله، پیام آور



حقیقت است؛ آنان که پشتوانه‌ای برای یادگار رسالت بودند. واگویه‌ای از گریه‌های خواهری است که سیل اشکش او را تا اُحد فراخوانده و در غم عمّ پیامبر، سید شهیدان اُحد، مویه کرده و خونابه دل خویش را در رگ‌های تاریخ جاری کرده است.

بقیع، داستان فراوان گفته شده عدالت علی است، که عقیل برادر را هم از بخششی اضافه دریغ داشته تا عدالت، قربانی خویشاوندی و تبارگرایی نگردد و داستان حدیده محماتش عالمی را در فراگیری درس عدالت، کفایت کند.

بقیع، داستان مکرّر غم رسول خاتم در فراق از دست دادن جگر گوشه ای است که امید نبی رحمت بود؛ ابراهیم، ابن رسول خاتم؛ او که ولادتش موجی از شادی را در مدینه الرسول و مرگش، سایه ای از غم را بر شهر وحی و شهر محبوب پیامبر خدا افکند.

بقیع، غم مادری است که اشکش را از مدینه تا کربلا روانه کرده و پسران قهرمان و قهرمان قهرمانان حادثه طف را نثار آرمان‌های رسالت کرده، تا فریاد رهایی بخش محمد ﷺ در سینه تاریخ بماند و دُرَدانه و جگر گوشه اش، سید شهیدان طف، تنها نماند. او که ابوالفضل رشیدش و عون و عبدالله و جعفرش را برای هم‌رکابی با جگر گوشه فاطمه ؑ و علی ؑ، همراه او نمود تا در رکابش بسان دسته‌های گل پرپر شوند و به کام مرگی با عزّت و کرامت در افتند.

باز هم بنگارم که بقیع، یادواره تشت سرخ خون و یادواره تیرهای نشسته بر پیکری مظلوم است.

فریاد باقی مانده حادثه طف و رییس بکاین است و صاحب دعا‌های پندآموز معرفت بخش.

بقیع، داستان منصور شیطان است که با نصرت‌های شیطان، جبل الهی را و رییس احیاگر تشیع را به خاک نشاند و علم و کرامت و فضیلتش را از تشنگان معرفت دریغ داشت.



بقیع، غننامه مدینه مظلوم، در دوران تاراج گری است که یزیدش نامیدند تا حرّه را بیافریند و بیالاید و انسان‌های والاتبارش را به دست دشنه مسرف بن عقبه بسپارد و به تاراج گری اش فرمان دهد و اباحه این تطاول را اعلامش نماید تا که هر چه می‌تواند قساوت کند. ناپاکی نماید و هزاران تخم حرام را از تیره اموی تا امروز بر آن بیفزاید، مؤمنانش را کشته و حرام زادگانش را به دست تاریخ قساوت علم کند، تا که امروز هم دشنه به دست، آماده فشردن گلوهای عدالت طلب باشند. لهوفی در سینه سوزان است، سینه بی کینه شیعه. آری، بقیع داستان سرای واقعه‌ای است که حرّه اش نامیدند، نه حرّه شرقی یا غربی، که حرّه حرارت کینه و بغض فرزندان عاص، که پس از گذشت از سی تن، سرها را درو کردند و داستان شجره ملعونه را تفسیر نمودند.

بقیع، سوگنامه شهیدان با فضیلت و بی ادعای احد است که پس از سید شهیدان احد، به صورتی تدریجی از کثرت جراحت، بر خاک بقیع غنودند.

بقیع، نمادی از کینه ابوسفیان است؛ آن که هرگز به خدا ایمان نیاورد «ما أسلم و لکن استسلم» او اسلام نیاورد و لکن تظاهر به آن نمود. او (ابوسفیان) ریشه درخت ملعونه در قرآن است که همواره از نسل و ذریه سفاکش چه خون‌ها که



نریخته و چه سرها که بر نیزه نگردیده تا در سینه بقیع نهان گردند و بالأخره بقیع، مطلع غزل حجّت آخرین است.

بقیع، فریادی رسا و بغضی در گلوی تاریخ است که باید با لبان و نوک قلم انسان‌های دارای نقش و رسالت فریاد شود و به دایرة المعرفة تبدیل شود و داستان صحابی و دیگر انسان‌های والاتبّار و داستان امامت فخرآفرین شیعه و غم‌های نهفته در دوران او را به تفسیر و نمایش بایسته پردازد.

من بقیع را در چند مقبره رنگ و رو رفته و به غربت نشسته نمی دانم. او را فریادی مجسم و بغضی ترکیده از گلوی تاریخ می دانم.

بقیع هم اکنون در مجلس آل فلان گرفتار آمده، صهیونیسم را شادمان نموده و سازمان‌های جاسوسی عالم را؛ سازمان‌هایی که جاهلیت مدرن و پست مدرن را پاس می‌دارند، بدون زحمتی به اغراض شیطانی شان رسانده و همان‌ها و نفائات فی العقد، چنان در شیپورها دمیده‌اند و در گوش‌ها خوانده‌اند که بقیع، باید در مسیر فراموشی فرایندی را طی کند که ذکرش و یادش نماد شرک است و بدین روی، قبور امامان بقیع، بیت الاحزان و قبه ابراهیم بن رسول خاتم و یادمان فاطمه بنت اسد و حلیمه سعدیه و مادر چهار پسر از دست داده و... به دست تخریب سپرده شد و چیزی از آن مشهود نیست و هم اکنون دلکک‌هایی ساخته شده از شام و هرات و حلب و بخارا و سمرقند و مدینه و یمن و هر ناکجا آباد دیگر، گردش‌شان آورده‌اند و با دلارها و ریال‌ها و تورهای کشنده نامرئی در محفظه ذهن شیطانی اش خوانده‌اند که دشدشاه‌ای بر تن نما، عبایی بر دوش، تسییحی بر دست، چفیه‌ای بر سر و رمانی بر فرق بند و داد سخن ده، که توسّل، شرک است، معرفی غنودگان در بقیع، کفر است و....

آری دیروز بقیع، و داستان تاریخ میانه و تاریخ امروزینش، همه برگ‌های عبرت می‌باشند و قابل تذکار و بسط و شرح و تفصیل و پژوهش و تحقیق.

### بقیع، غم همیشه شیعه

بقیع، در مدینه است. در مکه که هستی، فقط می‌بینی صف‌های نماز باید چنان مستقیم باشد که از خط اعتدال، یک میلی متر هم خارج نشود، مخالفت با شیعه، رنگ روشنی ندارد و ملایم‌تر می‌نماید.

اما همینکه پا به مدینه می‌گذاری و از سنگفرش‌های ساخته شده در ایتالیا و فرستاده شده از اروپای مدرن که می‌گذری، پایت را به روی محله‌ای می‌نهی که محله بنی هاشم می‌خوانیم، محله‌ای که دشمنان پر کینه بنی هاشم از حذفش شادمانه‌اند، از آن که می‌گذری و بر آن وقوفی مختصر و مکثی کوتاه را که می‌کنی یکباره می‌خواهی فریاد بکشی. آه، ای امامت مظلوم. آه، ای پیامبر رحمت، که سخنان قبل از دفنت، همگی به فراموشی نهاده شدند، دست رحمت را دریغ مفرما و از تطاول پیشگان در محضر عدل ربوبی شکوه نما و دل بی کینه شیعه را از غم خلاصی بخش!

از چنین وضعیتی، اولاد یهودا رقص شادی می‌کنند! آری، به پشت دیوار بقیع که می‌رسی، همه مظلومیت و غربت و تنهایی شیعه را می‌نگری، شیعه‌ای که مصب و مجرای ولایت است.

وضع کنونی بقیع، قطعاً نتیجه کینه اولاد یهودا است. بقیع، بغض فرو خفته اصحاب شیطان است، که همچون اصحاب اُحدود، اخگر و آتشی علیه آن بر افروختند.

بقیع، کینه مشرکان علیه موحدان است تا برای از چشم انداختنش او را به شرک در الوهیت متهم نمایند تا بتوانند شرکی همه جانبه را در ذهن به ظاهر مسلمانان جایگزین نمایند. آری، بقیع خاری در گلوی استعمار و خاشاکی در چشمان ماده پرستش می‌باشد.

و صد البته که بسیار هم مایلند تا اصلاً نقشه بقیع از دل مدینه حذف گردد و البته که در سینه تنگ و پلید اولاد یهودا، این ایده شیطانی وجود دارد که داستان

بقیع، همچون محلهٔ بنی هاشم، به سنگفرش‌های مدرن و بازاری مکاره تبدیل شود و کالاهای آمریکایی، چینی، اروپایی، ایتالیایی و فرانسوی به معرض فروش نهاده شود.

### فریاد بقیع

گویا هم اکنون فریاد بقیع را می‌شنوم که می‌گوید: فضیلت را پاس دارید. عبرت‌ها را تعریف کنید. درس‌های بلندم را به گوش انسان‌ها برسانید. درس‌های نهفته در سینه‌ام را کشف نمایید. مرا بهتر بشناسید. تنها دیدار غربتم را نجوا نکنید. در من گنج معرفت بجوید. فریاد بقیع، فریاد معرفت حقیقت، فریاد اخلاص، فریاد کرامت و ایثار، فریاد شهادت، فریاد علیه ستمگران همیشه تاریخ است. هم اکنون دست بقیع گشوده است که بیاید دستم را بگیرد تا برخیزم و نسخه‌ای شفابخش را برایتان بنگارم.

بقیع، فریاد نبوت و ولایت و ایمان و عشق و جهاد و شهادت و ایثار و جانفشانی و عشق و مجموعهٔ راز است. فریاد آیهٔ تطهیر است و فریاد فضیلت خواهی است و به ما می‌گوید: بیاید در معرفتم بهتر بکشید و تنها نجوای ظاهری را در عشق به من ملاک قرار مدهید.

### پاسخ به دعوت‌های بقیع

اکنون من در آغاز راهی ایستاده‌ام تا فریاد بقیع را به لطف و کرامت نبی رحمت و توجه والای امامان غنوده در بقیع دریابم و با توکل بر خدای توفیق دهنده، پژوهش تفصیلی را دربارهٔ این مجموعه ذخایر و این گنج نهان معرفت آغاز کنم. این پژوهش را با اشارت معاونت محترم آموزش و پژوهش، حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای قاضی عسکر آغازیده‌ام و در آغاز راه از خدای منان توفیق را در لحظات پژوهش و کتابت طلب می‌نمایم.

هم اکنون در آغاز حرکت، در حدّ ورود به بحثی کلان و گسترده تاریخی، در حوزه‌های مختلف این پژوهش که در نهایت، استعداد تبدیل شدن به کتابی قطور را دارد، قرار دارم و توفیق را طلب می‌نمایم.

### مفهوم شناسی بقیع

از واژه بقیع به گونه‌های ذیل، تعاریفی ارائه شده که در حدّ لزوم، به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«أصل البقیع فی اللغة (بفتح أوله و کسر ثانیه)، الموضع الذی اروم الشجر من ضروب شتی».

« اصل بقیع در لغت، (به فتح اول و کسر دوم)، جایگاهی است که در آن انواع درختان وجود دارد.»

در تعریفی دیگر آمده است:

«بقیع، زمینی وسیع را گویند که در آن درخت یا ریشه‌های درختانی باشد.»

در تعریف سوم، چنین آمده است:

«البقیع من الأرض، المكان المتسع، ولا یسمی بقیعاً إلاّ و فیه شجر».

«بقیع از زمین، مکانی پهناور است، و بقیع نامیده نمی‌شود مگر که در آن درختی باشد.»

### گونه‌گونی بقیع‌ها

در تعدّد و گونه‌گونی بقیع، یا باغ‌هایی که در آن‌ها درختانی بوده و درون بعضی از آن باغ‌ها مساکنی هم وجود داشته، شکی وجود ندارد؛ زیرا چنانکه در لغت شناسی ملاحظه کردیم، بقیع، اطلاق بر زمین وسیعی می‌گردد که در آن باغ و درخت وجود دارد. گزارش‌های تاریخی حکایت از آن دارد که در شهر مدینه،





چندین بقیع وجود داشته است که اشاره به تعدّد آنها، هم در متون تاریخی ضبط است و هم در متون روایی؛ که به عنوان نمونه می‌توان به این بقیع‌ها اشاره نمود:

«بقیع الخنجة، بقیع الخلیل، بقیع الزبیر، بقیع المصلی، بقیع الغرقد».

به جهت این که در این بحث، منظور ما فقط بقیع الغرقد است، به مفهوم آن هم

اشاره می‌کنیم:

«بقیع غرقد، آن قبرستان مقدس را، بدین جهت به این نام خوانند که درخت غرقد، در آن فراوان بوده است»<sup>۱</sup>

در تعریفی دیگر از بقیع غرقد چنین می‌خوانیم:

«و بقیع الغرقد، و الغرقد بفتح الغین المعجمة و القاف، بینهما راء ساکنه، کبار

العوسج و هو مقبرة أهل المدينة علي سورها بحجب البستان»<sup>۲</sup>.

«بقیع غرقد، غرقد به فتح غین و قاف، که میانشان رای ساکنی وجود دارد، درختان بزرگ است و آن، مقبره اهل مدینه است که در داخل دیواری است، در بستانی.»

«و بقیع الغرقد، مقبرة أهل المدينة... قال الأصمعي، قطعت غرقدات في هذا

الموضع حين دفن فيه عثمان بن مظعون فسَمِّي بقیع الغرقد»<sup>۳</sup>.

«بقیع غرقد، مقبره اهل مدینه است. اصمعی گفته است، درختان این موضع قطع شد، هنگامی که عثمان بن مظعون در آن دفن شد، پس به بقیع الغرقد تغییر نام یافت.»

«بقیع الغرقد، و هي مقبرة بالمدينة، و الغرقد شجر شوك كان ينبت هناك فذهب

و بقي الاسم لازماً للموضع»<sup>۴</sup>.

«بقیع غرقد، مقبره‌ای است در مدینه، و غرقد درختی خاردار بوده که در آن می‌روییده. پس، از بین رفت ولی اسم آن در این مکان باقی ماند.»

«بقیع (بقیع غرقد - جنة البقیع)، نام مشهورترین و قدیمی‌ترین قبرستان

اسلامی، از زمان حضرت رسول، تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدینه، به فاصله کمی از مسجد النبی و بقعه مطهر حضرت پیغمبر، در خارج از دیوار قدیمی

مدینه است، که امروزه در وسط شهر قرار دارد، لفظ «بقیع» به معنای زمین وسیعی است که دارای انواع درختان باشد، لذا آن را جنة البقیع (باغستان بقیع) نیز می‌نامند؛ بقیع غرقه نامیدن آن، بدین سبب بوده که غرقه، نوعی خاربن است که پس از خرابی آن، در این مکان روئیده و فراوان بوده است.<sup>۵</sup>

از نتیجه نقل‌های متون و منابع تاریخی به دست می‌آید که بقیع الغرقه، که امروزه در شهر مدینه به نام بقیع مشهور است، مکانی بوده که در آن خارهایی می‌روئیده و پس از آن که پیامبر خدا به مدینه هجرت کردند، پس از ساختن مسجد مشهور مدینه (مسجد النبی)، این باغ وقف مسلمانان گردید. پس از آن که اسعد بن زرارۀ انصاری، که از صحابی بزرگ پیامبر گرامی بود، او را در قبرستان مذکور دفن نمودند و او اولین صحابی مدفون در این قبرستان مقدس است.

«حضرت رسول ﷺ اسعد بن زراره را در بقیع به خاک سپرد.»<sup>۶</sup>

این باغ، هم اکنون به نام بقیع، محل آمد و شد مسلمانان و به خصوص شیعیان است که از هوا و فضای مقدس و مترنم به عطری روحانی از آن بهره می‌جویند.

### رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر ﷺ

بقیع، نخستین مدفن و مزار است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام شکل گرفت. این قبرستان در دوران پیامبر ﷺ، در خارج شهر مدینه و پس از دیوار شهر مدینه قرار داشته و در پشت خانه‌های مدینه به شمار می‌آمده، که هم اکنون با توسعه مدینه، در وسط شهر قرار گرفته است. نخستین اقدام پیامبر ﷺ، دفن اسعد بن زراره بود، که شخصی از مهاجرین بوده و فرد والا مقامی در نظر پیامبر بوده است. دومین شخص، عثمان بن مظعون مهاجر، برادر رضاعی پیامبر ﷺ بود و فرد بعدی ابراهیم، فرزند حضرت رسول، که همه آنان به وسیله و امر پیامبر ﷺ در این جنت و قبرستان دفن گردیدند.

بعد از آن که شخصیت‌هایی مانند اسعد بن زراره، عثمان بن مظعون و ابراهیم

فرزند گرامی حضرت رسول در این قبرستان دفن شدند، این کار رسمیت و شهرت یافت و مسلمانان به اقتدا و تأسی به پیامبر، مردگان خویش را، که باز هم جزو صحابی آن رسول گرامی بودند، در این قبرستان مطهر، دفن نمودند.

«سپس پیغمبر خدا ﷺ دستور دادند آنجا را از بوته‌های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد.»<sup>۷</sup>

### جایگاه بقیع در اندیشه نبوی

مدفونین در بقیع، بیشتر از شخصیت‌های ممتازی هستند که در اندیشه نبوی و سپس در تاریخ پس از رحلت پیامبر، دارای حرمتی عظیم بوده‌اند؛ شخصیت‌هایی که پیامبر بارها عظمت‌های آنان را یاد کرده و در سیره معصومان بعد از پیامبر مورد توجه فراوان قرار داشته‌اند.

«قال المطري: انّ أكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ممّن توفي في حياة النبي و بعد وفاته مدفونون بالبقيع و كذلك سادات أهل بيت النبي و سادات التابعين و في مدارك عياض عن مالك: إنّ هناك بالمدينة من الصحابة نحو عشرة آلاف و قال المجدي، لاشك أنّ مقبرة البقيع محشوة با لجماء الفقير من سادات الأمة».<sup>۸</sup>

«مطری گفته است که بیشتر صحابه \_ رضی الله عنهم \_ از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبر و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده‌اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره‌ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون‌اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است.»

پیامبر ﷺ برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت‌های بزرگی می‌دانستند، که پیامبر را در دوران سختی و عسرت یاری نموده‌اند.

واقعی در مغازی نقل کرده است که پیامبر خدا هنگام دفن سعد بن معاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأيت الملائكة تحمله»؛<sup>۱</sup> دیدم ملائکه را که جسد سعد را حمل می کردند. در متون تاریخی، نسبت به بیانات حضرت رسول، راجع به اصحاب خودشان، نقل های فراوانی وجود دارد که آن ها را در مواضع خودش در نوشتارهای بعدی مورد اشاره قرار خواهیم داد.

این نقل ها، این نکته را نشان می دهد که پیامبر خدا ﷺ مدفونین در بقیع را محترم می شمردند و از همین رهگذر فراوان سفارش فرموده اند و این خاک مطهر را گرامی می داشته اند.

در خصوص این نکته، که پیامبر برای مدفونین در بقیع حرمت فراوانی قائل بوده اند، نمونه هایی را اشاره می کنیم:

ابن شبه در تاریخ المدینة المنورة اش آورده است:

«حدّثنا هودة بن خليفة، قال: حدّثنا عوف، عن الحسن، إنّ النبي قام علي أهل البقيع، فقال: السّلام عليكم يا أهل القبور من المؤمنين و المسلمين، لو تعلمون ما نجّاكم الله منه لما هو كائن بعدكم! ثمّ نظر إلي أصحابه، فقال: هؤلاء خير منكم، قالوا: يا رسول الله ما يجعلهم الله خيراً منا؟

قد أسلمناكم أسلموا و هاجرنا كما هاجروا، و أنفقنا كما أنفقوا، فما يجعلهم الله خيراً منا؟ قال: إنّ هؤلاء مضوا لم يأكلوا من أجورهم شيئاً و شهدت عليهم و إنكم قد أكلتم من أجوركم بعدهم، و لا أدري كيف تفعلون بعدی».<sup>۱</sup>

«هودة بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا، که درود خدا بر او و آتش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان شما، اگر بدانید که خداوند شما را از چه شروری نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آن ها از شما بهترند. گفتند: ای



پیامبر خدا، چه چیزی آن‌ها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آن‌ها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آن‌ها را بهتر از ما قرار داد؟ فرمود: آن‌ها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره‌ای نبردند و من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده اید و از آن بهره می‌برید و من نمی‌دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است:

«روى الطبرانی في الكبير، محمد بن سنجر في مسنده، و ابن شبة في أخبار المدينة من طريق نافع مولى حمنه، عن أم قيس بنت محصل، و هي أخت عكاشة إتها خرجت مع النبي إلي البقيع، فقال: يحشر من هذه المقبرة سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب و كان وجوههم القمر ليلة القدر».<sup>۱۱</sup>

طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شبة در اخبار المدینه از طریق نافع، برده حمنه و از ام قیس دختر محصل نقل نموده که ام قیس با پیامبر خدا به بقیع رفت. پیامبر ﷺ فرمود: محشور می‌شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

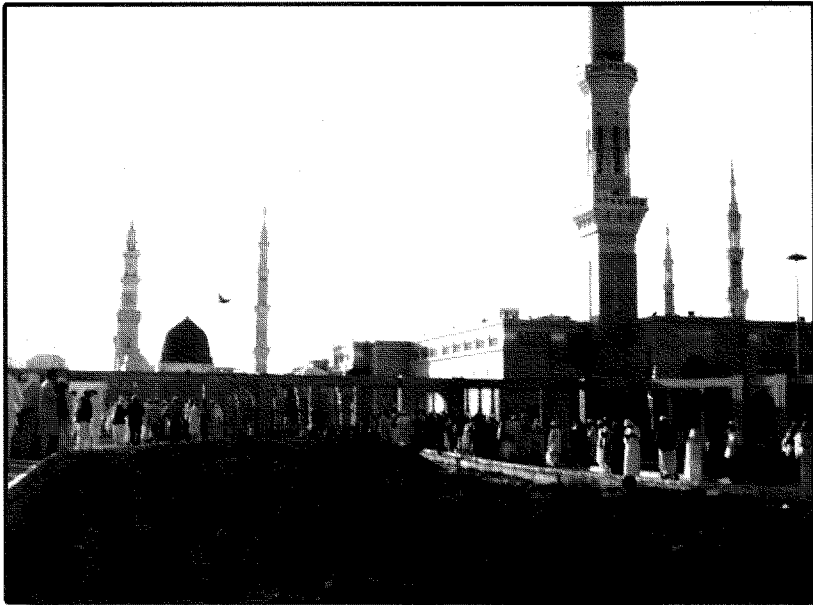
در مصادر شیعه نیز فراوان به مضمون خبر یاد شده، پرداخته شده که نمونه‌ای از

آن را می‌آوریم:

«عن صفوان الجمال قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كل عشية خمسين إلى المدينين، فيقول: السلام عليكم أهل الديار — ثلاثاً — رحكم الله ثلاثاً — ثم يلتفت إلى أصحابه فيقول: هؤلاء خير منكم، فيقولون يا رسول الله و لم؟ آمنوا و آمنّا و جاهدوا و جاهدنا؟ فيقول: إنّ هؤلاء آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم و منعوا علي ذلك و

إنا لهم علي ذلك شهيد، و أنتم تبقون بعدي و لا أدري ما تحدثون بعدي».<sup>۱۲</sup>

«صفوان جمال از امام موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: پیامبر ﷺ غروب هر پنج شنبه با اصحاب خود به بقیع می‌رفتند و می‌فرمود: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، و می‌فرمود: خدای رحمتان کند (سه مرتبه)، سپس به اصحاب خویش رو می‌کردند و می‌فرمودند: اینان از شما برترند. اصحاب می‌پرسیدند: چرا ای پیامبر؟ آنها ایمان آوردند، ما هم ایمان آوردیم. جهاد کردند و جهاد کردیم. فرمود: اینان ایمان آوردند ولی ایمانشان را با ستم نیامیختند و بر همین روش طی مسیر کردند و من گواه بر آنان بودم، اما شما بعد از من باقی می‌مانید در حالی که من نمی‌دانم که چه خواهید کرد.»



### اهتمام پیامبر نسبت به حضور در بقیع

پیامبر ﷺ، تا زمانی که در قید حیات بودند و تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و فراوان در آنجا حاضر می‌شدند و بر اهل بقیع سلام می‌کردند و برای آن‌ها دعا و استغفار می‌نمودند.



«فی کامل الزیارات، کان رسول الله ﷺ، یمخرج فی ملاء من الناس من أصحابه کلّ عشیة خمیس إلی بقیع المدینین، فیقول: السّلام علیکم أهل الدیار (ثلاثاً)، رحّمکم الله».<sup>۱۳</sup>

«در کامل الزیارات وارد شده است که پیامبر گرامی ﷺ، در میان جمعیتی از اصحاب خودشان غروب هر پنج شنبه به بقیع مدینه می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، خداوند رحمتتان کند.

صاحب موسوعة الفقهية میسرة، چنین آورده است:

«و قد ورد فی صحیح مسلم عن عائشة: إنها قالت: کان رسول الله، کلمّا کان لیلتها من رسول الله، یمخرج من آخر اللیل إلی البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین، و آتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، و أنا إن شاء الله بکم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد».<sup>۱۴</sup>

«وارد شده در صحیح مسلم از قول عایشه که گفته است: حضرت رسول شبهایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند، سلام بر شما، خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده‌تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا برای اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) بخشش نما.»

پیامبر خدا نسبت به اصحابش حرمت فراوان را قائل بودند و معنای این سخن آن است که طبق قاعده، خود را به حضور در بقیع موظف می‌دانستند. طبق نقل‌های مستند و موثق تاریخی، «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی‌هاشم مدفون هستند».<sup>۱۵</sup>

نقل ابن شَبّه را صاحب مرآة الحرمین هم تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل‌های تاریخی فراوان آورده‌اند که پیامبر، در هفته مکرّر به بقیع مدینه می‌رفتند و دست به دعا برمی‌داشتند و از خدا چنین می‌خواستند.

«اللّهم اغفر لأهل بقیع الغرقد».<sup>۱۶</sup>

«خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش.»

«و كان: يخرج إلى البقيع فيقول: السّلام عليكم دار قوم مؤمنين و أنا بكم  
 إن شاء الله لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقد».<sup>۱۷</sup>

«پیامبر خدا - که درود خدا بر او و آتش باد! - به هدف بقیع، از خانه خارج می‌شد و  
 می‌فرمود: سلام بر شما خانه‌های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق  
 می‌شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»

پیامبر ﷺ خود را مأمور می‌دانستند که برای اهل بقیع دعا و استغفار کنند.

«عن أبي مويهبة، مولي رسول الله ﷺ قال: أهبني رسول الله ﷺ من جوف  
 الليل فقال: إني أمرت أن أستغفر لأهل البقيع، فانطلق معي، فانطلقت معه، فلما  
 وقف بين أظهرهم، قال: السّلام عليكم يا أهل المقابر ليهنكم ما أصبحتم فيه ثما  
 أصبح الناس فيه، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، يتبع آخرها أولها، الآخرة شرّ  
 من الأولى، ثم استغفر لهم طويلاً».<sup>۱۸</sup>

«از ابو مویهبه، غلام پیامبر ﷺ است که گفت: پیامبر مرا فرمان داد که با ایشان  
 باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده‌ام که برای اهل بقیع، طلب  
 مغفرت کنم.»

پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آن‌ها ایستاد،  
 فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن  
 در آن گرفتارند، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک بر آن‌ها هجوم برده، سرای آخرت  
 برای آن‌ها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار  
 کردند.»

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن که پیامبر ﷺ در آخر عمر  
 شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آن‌ها فرمان دادند که از مدینه خارج شده،  
 به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی و عده‌ای از  
 اصحاب باقیمانده در مدینه، به قبرستان بقیع رفتند.





«فلما أحس بالمرض الذي عداه أخذ بيد علي بن أبي طالب و اتبعه جماعة من الناس، توجه إلى البقيع، فقال الذي أتبعه، إنني قد أمرت بالاستغفار لأهل البقيع، فانطلقوا معه، حتى وقف بين أظهرهم، قال: السلام عليكم أهل القبور، ليهنكم ما أصبحتم فيه مما فيه الناس، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، ثم استغفر لأهل البقيع طويلاً».<sup>۱۹</sup>

چون پیامبر احساس مریضی کردند و با آن مریضی از دنیا رفتند، دست علی را گرفتند و جماعتی از مردم هم با ایشان همراه بودند، به بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می‌گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تار بر مردم هجوم آورده‌اند... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع مغفرت طلب کردند.

### نماز بر نجاشی در بقیع

در روایات متواتر،<sup>۲۰</sup> در منابع شیعه و سنی آمده است: پس از آن که پیامبر از طریق وحی دریافت نجاشی، پادشاه حبشه از دنیا رفته، به دلیل خدمتی بزرگ که به مهاجرین نخستین کرده بود، آن حضرت مردم مدینه را در بقیع گرد آوردند و بر نجاشی، که در روم بود، از قبرستان بقیع نماز خواندند.

«قَتَادَةُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ «وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» نَزَلَتْ فِي النَّجَاشِيِّ لَمَّا مَاتَ نَعَاهُ جَبْرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَجَمَعَ النَّاسُ فِي الْبَقِيعِ وَ كُشِفَ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَأَبْصَرَ سَرِيرَ النَّجَاشِيِّ وَ صَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَتِ الْمُنَافِقُونَ فِي ذَلِكَ فَجَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ أَنَّهُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ مَا عَلِمَ هِرَقْلٌ بِمَوْتِهِ إِلَّا مِنْ تُجَّارٍ رَأَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ».<sup>۲۱</sup>

«قتاده و جابر بن عبدالله انصاری، درباره قول خدای متعال نقل نمودند که فرمودند که: همانا، از اهل کتاب است کسی که به خدا ایمان دارد. این آیه درباره نجاشی نازل

شده است؛ آنگاه که نجاشی از دنیا رفت، جبرئیل مرگ وی را بر پیامبر ابلاغ کرد. و آن حضرت، مردم را در بقیع گردآورد. تخت و تابوت نجاشی برای پیامبر ظاهر شد و تخت او را می‌دید در حبشه و بر جنازه نجاشی نماز خواند، منافقین سخن‌ها گفتند. پس خبرها از هر ناحیه‌ای می‌آمد که نجاشی مرده است، و هرقل هم از طریق اخباری که از مدینه شنیده بود، از مرگ نجاشی آگاه شد.»

## نماز خواندن پیامبر در بقیع

از روایات فراوانی دریافت می‌گردد که پیامبر ﷺ در بقیع حاضر می‌شدند و برای جمعیتی از صحابه نماز می‌خواندند.

«عن معاوية عن أبي عبد الله ﷺ في حديث و قد كان رسول الله ﷺ يخرج إلى البقيع فيصلّي بالناس»<sup>۲۲</sup>.

«معاویة بن عمار در حدیثی آورده است که امام صادق فرمود: پیامبر به بقیع می‌رفتند و برای مردم نماز می‌گزاردند.»

از این نمونه روایت فراوان است که دلالت دارند پیامبر خدا ﷺ در بقیع، هم نماز بر جنازه خوانده و هم نماز عید گزارده‌اند و برخی اوقات هم نمازی جهت درخواست مغفرت برای مدفونین در بقیع می‌خوانده‌اند.

## امر پیامبر نسبت به حضور در بقیع

پیامبر ﷺ سفارش‌های فراوانی کرده‌اند که صحابه به بقیع رفته، برای اهل بقیع استغفار نمایند. در این خصوص، مواردی را شاهدیم:

۱. امر به اصحاب به این که همراه ایشان در بقیع حاضر شوند.
۲. امر به اصحاب که برای خواندن نماز میت، در بقیع حضور یابند.
۳. امر به اصحاب که در بقیع حاضر شده، نسبت به مدفونین آن دعا نمایند و طلب استغفار کنند.



۴. امر به علی علیه السلام که همراه ایشان باشد و در بقیع به دعا پردازد.
۵. امر به علی علیه السلام که به تنهایی، در هر زمانی که ممکن است و در آخر شب، به بقیع رفته، برای اهل بقیع دعا و استغفار نماید.
- مضمون روایات گذشته، موارد پیش نوشته را تأیید می کند که در این خصوص به چند نمونه هم اشاره می کنیم:

«عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَةَ الْغِفَارِيَّ قَالَ رَأَيْتُ السَّيِّدَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وَ قَدْ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ إِذَا كَانَ غَدًا أَقْصِدْ إِلَى جِبَالِ الْبَقِيعِ وَ قِفْ عَلَى نَشْرِ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا بَزَغَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَهَا أَنْ تُجِيبَكَ بِمَا فِيكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِّ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ حَتَّى وَافَى الْبَقِيعَ وَ وَقَفَ عَلَى نَشْرِ مِنَ الْأَرْضِ فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ صلى الله عليه وآله السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْقَ اللَّهِ الْجَدِيدِ الْمُطِيعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِيًّا مِنَ السَّمَاءِ وَ جَوَابَ قَائِلٍ يَقُولُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ»<sup>۲۳</sup>.

« از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: از ابوذر جندب بن جناده غفاری شنیدم که گفت: دیدم سید را (محمد مصطفی را) که درود خدا بر او و آلش باد! به امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: در شبی که صبح که شد، به بقیع برو و بر قطعه‌ای از زمین آن بایست، وقتی که خورشید طلوع کرد، به آن سلام کن، که خداوند به آن امر کرده هر چه بگویی به تو جواب دهد. چون صبح شد، امیر مؤمنان علیه السلام بیرون شد و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجر و انصار هم با او بودند. وقتی که به بقیع رسید، بر قطعه‌ای از زمینش مکث نمود و چون که خورشید طلوع کرد. علی علیه السلام به خورشید سلام داد و فرمود: سلام بر تو ای خلق جدید، خدا که خدا را اطاعت خالصانه می‌کنی. پس همراهان ناله‌ای شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می‌گفت: درود بر تو ای علی...»

در روایات فراوان آمده است که در ماجرای بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه، پیامبر به علی علیه السلام امر کرد: پارچه‌ای را که جعفر آورده، بردارد و به بقیع ببرد و دعا کند و سپس آن را تقسیم نماید.<sup>۲۴</sup>

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ﷺ می‌خواست وصایای رازگونه‌ای را به علی رضی الله عنه بگوید. به انس بن مالک فرمود: برو و علی را بیاور، انس می‌گوید: رفتم و علی را خواستم به حضور پیامبر بیاید. علی آمد. پیامبر ﷺ به او فرمود:

«انطلق معي، فجعلنا يمشيان و أنا خلفهما، و إذا غمامة قد أظلتهما نحو البقيع ليس على المدينة منها شيء، فتناول النبي شيئاً من الغمامة و أخذ منها شيئاً شبه الأترنج، فأكل و أطعم علينا، ثم قال: هكذا يفعل كل نبي بوصيته».<sup>۲۵</sup>

«ای علی، با من بیا، آن دو با هم می‌رفتند و ابری بر سرشان سایه افکنده بود که در شهر مدینه سایه‌ای نداشت، پیامبر، چیزی از ابر گرفت نظیر ترنج، از آن خورد و به علی هم داد. سپس فرمود: چنین کاری را هر پیامبری با وصی خود انجام می‌دهد.»

در ادامه همین روایت دارد که پیامبر در بقیع اسراری را به علی منتقل فرمودند.

### نتیجه

نتیجه و برداشتی که از نوع برخورد پیامبر ﷺ با بقیع و دیدگاه آن حضرت نسبت به این مکان می‌توان داشت، این است که بقیع در اندیشه نبوی، دارای جایگاهی رفیع و بلند بوده و آن حضرت، در هر موقف و زمان مناسبی که پیش می‌آمده، نسبت به بقیع سفارش می‌کرده است. رسول الله می‌خواسته‌اند، حضور در بقیع و حرمت نهادن به آن، برای آیندگان سنت گردد و بعداً در مطاوی تاریخی خواهیم دید که مردم مدینه، پیش از رسمیت یافتن بقیع الغرقد، به عنوان قبرستان عمومی، توسط پیامبر ﷺ مردگان خویش را در گورستان عمومی «بنی حزام» و «بنی سالم» دفن می‌کردند و گاهی هم مردگان خود را در داخل منازل خویش به خاک می‌سپردند. اما پس از این که پیامبر، اسعد بن زراره و عثمان بن مظعون و فرزندش ابراهیم را در قبرستان بقیع دفن کرده، این محل مورد توجه واقع شد و رسمیت یافت و پس از آن مردم مدینه، درگذشتگان خود را به این قبرستان می‌آوردند و با سنت‌ها و تشریفات که از دوران پیامبر به یادگار مانده بود، مردگان



خویش را دفن می کردند.

مردم مدینه، با اقتدا به آن حضرت، خارهای غرقد را از آن ستردند و به طور کامل زمین آنجا و درخت زار غرقد را از خارها پاک نمودند و مردگان خویش را در آن دفن کردند، که دفن مردگان تا امروز، همچنان ادامه دارد.

### بی نوشت ها:

۱. حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، ج ۳، مؤسسه فرهنگی آرا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲.
۲. اعلمی حائری، شیخ محمد حسین، دائرة المعارف الشيعية، جزء ۶، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۳ م، ص ۲۴۷.
۳. ابن شبه، ابوزید عمر، تاریخ المدينة المنورة، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۸۶.
۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، بی تا، ص ۱۸.
۵. خرمشاهی، بهاءالدين و صدر حاج سید جوادی، احمد، دائرة المعارف تشيع، ج ۳، نشر شهيد سعيد محبی، ص ۳۸۳.
۶. اسد الغابة، ج ۱، صص ۸۶ و ۸۷.
۷. خرمشاهی، بهاء الدين، پیشین، ص ۸۶.
۸. سمهودی، نورالدين علی ابن احمد، وفاء الوفا، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ص ۷۸.
۹. محمد بن عمر بن واقد، مغازی، ج ۱، نشر دانش اسلامی، رمضان ۱۴۰۵، ص ۵۲۸.
۱۰. ابن شبه، ابوزید عمر، تاریخ المدينة المنورة، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ شمسی، ص ۹۴.
۱۱. سمهودی، پیشین، ص ۸۸۶.
۱۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۹.
۱۳. محقق نراقی، مستند الشيعه، ج ۲، بی تا، ۱۳۵۳، ص ۲۲.
۱۴. انصاری، شیخ محمد تقی موسوعة الفقهية الميسره، ج ۲، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۷.
۱۵. ابن شبه، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۵.
۱۶. نووی، یحیی الدین، المجموع، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۹ م، ج ۱۵، ص ۵۲۱.
۱۷. الشروانی، حواشی الشروانی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۱۸. ابن شبه، پیشین، ص ۵۷
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۲۲، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳، ص ۴۶۶
۲۰. اگر حدیثی را افراد مختلف از معصوم روایت کرده باشند و احتمال تبانی و دروغ‌سازی در میان نباشد و خلاصه برای انسان یقین‌آور باشد، آن را متواتر می‌نامند.
۲۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰
۲۲. البحرانی، یوسف، حقائق الناظره، ج ۱۰، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۶ هـ، ص ۲۶۶
۲۳. ابن عبدالوهاب، حسین، عیون المعجزات، مطبع الحیدریه فی النجف، ۱۹۵۰ م، ص ۴
۲۴. ر.ک. به: بحرانی، سید هاشم مدینه المعاجز، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۲۷
۲۵. بحرانی، سید هاشم، مدینه المعاجز، ج ۱، مؤسسه معارف الاسلامیه، بی تا، ص ۲۸۵

